

Mechanisms of influence of cultural and social factors on the determination of jurisprudence

Mahmoud Mansouri: PhD. Student, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Law, Mahalat Branch, Islamic Azad University, Mahalat, Iran. mansouri۱۴۰,۳۸۹۰@gmail.com

Hossein Azhdarizadeh: Assistant Professor, Department of Islamic Studies and Sociology, Naraq Branch, Islamic Azad University, Naraq, Iran (**Corresponding author**). hajdaryzadeh@rihu.ac.ir

Mohammad Hossein Poriani

Assistant Professor, Department of Sociology, Naraq Branch, Islamic Azad University, Naraq, Iran. mhpouryani@yahoo.com

Abstract

The present study was conducted with the aim of investigating the mechanisms of the influence of cultural and social factors on the determination of jurisprudence by a descriptive-analytical method. In fact, this research seeks to answer the question that what are the mechanisms of the influence of cultural and social factors on jurisprudence? Since the rulings of the Holy Sharia are legislated according to the real interests and evils, the question that is often noticed and repeated is that according to the belief of Muslims in the immortality of Islamic rulings and the immutability of the rules and sanctities established by the hand of the Prophet Dear Islam, how and with what mechanism do new cultural and social factors affect the determination of jurisprudence in line with the dynamics of Islamic jurisprudence and in order to respond to the needs of the day The results of this study showed that cultural and social factors are effective in determining jurisprudence in the three areas of changing the actual ruling, changing the apparent ruling, and changing the government ruling with different mechanisms. In the field of changing the real rulings, cultural and social factors by creating a change in the subject of the ruling, the precedent of the ruling, the property of the ruling or the property of the ruling, as well as the deterioration of the cause of the ruling, as well as creating a change in the importance of the ruling and the occurrence of conflict between two rulings in the position of compliance, in the change of the real ruling and They affect its determination In the apparent rulings, cultural and social factors by creating a change in the appearance of the jurisprudential reason, making the case or seasonality of the ruling appear, discovering the governmental nature of the ruling, making the reason of the ruling appear to be high-ranking, and changing the meaning by paying attention to the normal or rational means of the meaning, change these rulings. They cause In governmental rulings, cultural and social factors influence the determination of jurisprudence by changing the importance of divine laws, interests, and public order through the ruling jurist.

Keywords: Cultural and social factors, Determination of jurisprudence, Real ruling, Change of ruling, Change of topic.

^۱ Received: ۲۰۲۲-۱۱-۲۶; Revised: ۲۰۲۳-۰۱-۱۰; Accepted: ۲۰۲۳-۰۲-۰۹; Published online: ۲۰۲۳-۰۳-۲۳

Article type: Research Article

Publisher: Qom Islamic Azad University

© the author(s)



مکانیسم‌های اثرگذاری عوامل فرهنگی، اجتماعی بر تعیین احکام فقهی

محمود منصوری: دانشجوی دکتری، گروه فقه و مبانی حقوق، واحد محلات، دانشگاه آزاد اسلامی، محلات، ایران.
mansouri1453895@gmail.com
حسین اژدری‌زاده: استادیار، گروه معارف اسلامی و جامعه‌شناسی، واحد نراق، دانشگاه آزاد اسلامی، نراق، ایران (نویسنده مسئول).
hajdaryzadeh@rihu.ac.ir
محمدحسین پوریانی
استادیار گروه جامعه‌شناسی، واحد نراق، دانشگاه آزاد اسلامی، نراق، ایران. mhpouryani@yahoo.com

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی مکانیسم‌های اثرگذاری عوامل فرهنگی و اجتماعی بر تعیین احکام فقهی است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج نشان داد که عوامل فرهنگی و اجتماعی در تعیین احکام فقهی در سه حیطه تغییر حکم واقعی، تغییر حکم ظاهری و تغییر حکم حکومتی با مکانیسم‌های مختلف تاثیرگذار هستند. در حیطه تغییر احکام واقعی، عوامل فرهنگی و اجتماعی، با ایجاد تغییر در موضوع حکم، مصداق حکم، متعلق حکم و یا مصداق متعلق و نیز زوال علت حکم و همچنین ایجاد تغییر در اهمیت حکم و بروز تراحم دو حکم در مقام امثال، در تغییر حکم واقعی و تعیین آن تاثیر می‌گذارند. در احکام ظاهری عوامل فرهنگی و اجتماعی با ایجاد تغییر در ظهور دلیل فقهی، پدیدارسازی موردی یا موسمی بودن حکم، کشف حکومتی بودن حکم، ظاهرسازی مرتبه‌دار بودن دلیل حکم و تغییر مفهوم، با ایجاد توجه به لوازم عادی یا عقلی معنی، تغییر این احکام را سبب می‌شوند. در احکام حکومتی عوامل فرهنگی و اجتماعی با ایجاد تغییر در درجه اهمیت قوانین الهی، مصالح و نظم عمومی و به واسطه فقیه حاکم، در تعیین احکام فقهی تاثیرگذار هستند.

کلیدواژه‌ها: عوامل فرهنگی، عوامل اجتماعی، تعیین احکام فقهی، حکم واقعی، تغییر حکم، تغییر موضوع.

^۲ پژوهش حاضر برگرفته از: رساله دکتری با عنوان «تعیین فرهنگی اجتماعی احکام فقهی»، ارائه شده در دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات است.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱-۰۹-۰۵؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۱-۱۰-۲۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱-۱۱-۲۰؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۲-۰۱-۰۳
نوع مقاله: مقاله پژوهشی
ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم
© نویسندگان.



مقدمه

بارها و بارها اتفاق افتاده است که ما با افراد مختلفی مواجه شده، و مشاهده کرده‌ایم که نوع نگاه و رویکرد آنها به مسائل، متفاوت است؛ نگاه و رویکرد برخی از ایشان به جهان صرفاً مادی است، در حالی که برخی دیگر جامع‌تر می‌نگرند؛ برخی عقل حساب‌گر دارند و برخی قضا- قدری می‌اندیشند؛ گروهی جهان‌بینی باز دارند و گروهی بسته فکر می‌کنند؛ جمعی رویکردی عقلانی، و جمعی رویکردی احساسی به مسائل دارند؛ عده‌ای کل‌نگر و عده‌ای جزء‌نگرند؛ برخی بر مسائل مادی و برخی بر امور اخلاقی حساس‌اند؛ دسته‌ای آینده‌نگر بوده و دسته‌ای در حال، زندگی می‌کنند؛ برخی به آینده خوش‌بین بوده و برخی بدبین هستند؛ برخی اهل خطر و برخی به شدت محتاط هستند؛ عده‌ای به دیگران ظنین بوده و جمعی به دیگران حُسن ظنّ دارند و شاید برای هر کس این پرسش مطرح شود که دلیل این تفاوت‌ها را باید در کجا جست؟ آیا نگاه‌های متفاوت، دارای ریشه‌ای فطری و طبیعی و، بنابراین، مادرزادی است، یا آنکه به امری دیگر مربوط است؟ در این خصوص، البته، برخی همان نظر اول را پذیرفته، معتقدند که دلیل تفاوت دید و نگاه را باید در ویژگی‌های طبیعی و زیستی یافت؛ ویژگی‌های ژنتیکی و طبیعی هر کس این توانایی را دارد که بسیاری از خصوصیات، از جمله، نوع نگاه وی را تعیین کند این سخن، البته، تا حدودی صحّت دارد؛ ویژگی‌های وراثتی و طبیعی نقش غیرقابل انکاری در بسیاری از حرکات و سکنات انسان، از جمله، معرفت و قضاوت‌های او دارد، اما پذیرش این سخن بدین معنی نیست که ما از نقش عوامل دیگر (= بیرونی) غفلت ورزیم.

بسیار اتفاق می‌افتد افراد با ژن و وراثت متفاوت، بر اثر روابط نزدیکی که در گروه، شبکه، سازمان، موسسه و مانند آن با هم داشته‌اند، مانند هم فکر می‌کنند و در مورد مسائل مختلف قضاوت و داوری واحدی دارند. چنین فکر و حکم و قضاوتی، دیگر، فکر و حکم و قضاوت فردی ناشی از ژن و وراثت نمی‌تواند باشد. این فکر، حکم و قضاوت را می‌توان گروهی، شبکه‌ای، سازمانی، موسسه‌ای، و یا، به تعبیر قرآنی، یک فکر «حزبی» دانست (روم، ۳۲؛ مومنون، ۵۲). در شکل‌گیری چنین افکار و احکام و قضاوت‌هایی، عوامل فرهنگی و اجتماعی دخیل هستند.

از سوی دیگر، اسلام به عنوان دینی جاوید که برای همه زمان‌ها و مکان‌ها فرستاده شده است و انسان به عنوان یک موجود متفکر، دایم در حال پیشرفت در ابعاد گوناگون فرهنگی، اقتصادی و صنعتی است و بدین جهت مسائل، مشکلات و نیازهای فکری و عمل جدیدی برای او پیدا می‌شود که دین اسلام باید پاسخگوی آنها باشد و از طرف دیگر خود موضوعات و مصادیق و احکام و حتی اجتهاد، در مسیر این تغییرات سریع تمدن جدید قرار می‌گیرد. در این راستا و برای حل تعارض علم و دین (به تعبیری) و یا برای انطباق اسلام با مقتضیات زمان (به تعبیر دیگر) و یا برای جمع بین دین و علم، راه‌حل‌های گوناگونی ارائه شده که در زمینه فقه و احکام فقهی، درخشان‌ترین این راه‌حل‌ها، همانا تاثیر زمان و مکان بر اجتهاد است که ما از آن به تعیین اجتماعی، فرهنگی احکام فقهی یاد می‌کنیم. پژوهش حاضر درصدد بررسی این مسأله است که تا چه حد و به چه صورت در مورد معرفت‌های فقهی و حقوقی و نیز صدور احکام فقهی و حقوقی صادق است و اینکه در صورت اثرگذاری این عوامل، عوامل فرهنگی و اجتماعی با چه مکانیسمی در تعیین احکام فقهی مجتهدان نقش دارند. در پژوهش حاضر این مسأله با عنوان «مکانیسم‌های اثرگذاری عوامل فرهنگی، اجتماعی بر احکام فقهی» یاد شده است. سوال پژوهش آن است که مکانیسم و سازوکارهای تاثیر عوامل فرهنگی اجتماعی بر احکام فقهی چیست؟

ضرورت و اهمیت پژوهش

توجه به مکانیسم‌های اثرگذاری عوامل فرهنگی و اجتماعی بر احکام فقهی از آن جهت اهمیت دارد که چگونگی تاثیر عوامل اجتماعی بر صدور فتاوی و احکام فقهی را به طور دقیق آشکار می‌کند. عوامل اجتماعی در بردارنده‌ی اموری مانند منزلت اجتماعی، طبقه، نسل، نقش شغلی، شیوه تولید، ساختارهای گروهی، وضعیت تاریخی، منافع جامعه، وابستگی قومی، تحرک اجتماعی، ساختار قدرت و فرآیندهای اجتماعی است. عوامل اجتماعی هم تاثیر تعیین‌کننده‌ای بر معرفت شخص دارد و وی را در صدور قضاوت‌ها و احکام خاصی ترغیب می‌نماید. دانستن اینکه شخص در روستا متولد و بزرگ شده است یا شهر؛ از خانواده‌ای فقیر یا ثروتمند است؛ آیا وابستگی گروهی یا قومی یا نژادی خاصی دارد؛ در یک جامعه باز بزرگ شده یا بسته، و نقش مهمی در شناخت و تحلیل ما از فتاوی و احکام صادره از وی می‌تواند داشته باشد، آگاهی ما از تاثیر (ولو غیر آگاهانه) این عوامل اجتماعی بر معرفت و آگاهی و احکام صادره از اشخاص، کمک می‌کند که ما با همه احترام و تعظیمی که برای صاحبان احکام و فتاوی فقهی و حقوقی داریم، اما یک درصدی را برای تاثیر اینگونه عوامل بر آنها هم مدنظر قرار دهیم و به هنگام تحلیل این احکام صادره، با واقع‌نگری بیشتری قضاوت کنیم. هر علمی از جمله فقه، زمانی پویاست که قادر به پاسخگویی به رویکردها و پرسش‌های نوپیدا و مرتبط با آن، به صورت مستدل باشد. ضرورت هم‌سویی و توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگ رایج و حاکم بر زمان، از جمله این مباحث است که اهمیت و ضرورت توجه به مکانیسم‌های تاثیرگذاری عوامل فرهنگی و اجتماعی بر تعیین احکام فقهی را دوچندان می‌سازد.

پیشینه پژوهش

از آنجایی که پژوهش حاضر به بررسی مکانیسم‌های اثرگذاری عوامل فرهنگی و اجتماعی بر احکام فقهی می‌پردازد، علاوه‌بر تمامی آثار عمومی این حیطه، آثار اندیشمندان اسلامی در این حوزه نیز، در زمره پیشینه نظری پژوهش حاضر قرار دارند. آثار اسلامی در این زمینه را به طور کلی در سه دسته می‌توان دسته‌بندی نمود. دسته نخست: آثار متقدمی که در فضای فرهنگ و تمدن اسلامی با این دیدگاه تألیف شده‌اند. دسته دوم: آثار متأخری که به دلیل نگاه دینی و اسلامی و نیز آگاهی از حیطه رابطه معرفت و جامعه، نزدیکی زیادی با موضوع بحث پژوهش حاضر دارند. در این راستا، طی سالیان اخیر، مقالات مهمی در این حیطه نگاشته شده‌اند، مانند «ابعاد تعیین اجتماعی معرفت از منظر نظریه‌های جامعه‌شناسی معرفت و نهج‌البلاغه» اثر اژدری‌زاده و پارسا نیا (۱۳۹۸)؛ «مبانی تعیین فرهنگی اجتماعی اعتباریات در میزان» اثر اژدری‌زاده، «تعیین اجتماعی معرفت‌های وحیانی در اندیشه علامه طباطبائی»، «تعیین اجتماعی معرفت‌های اخلاقی در معراج السعاده» اثر ابراهیم فیاض. روش پژوهش حاضر توصیفی - تحلیلی است. این روش تحقیق به منظور توصیف عینی و کیفی محتوای مفاهیم، به صورت نظام‌مند انجام می‌شود.

مکانیسم‌های تاثیر عوامل فرهنگی و اجتماعی بر تعیین احکام فقهی

جامعه انسانی تدریجاً رو به کمال می‌رود؛ عالم بشریت هر روز قدم تازه‌ای در راه مدنیت برمی‌دارد. با نگرش به نتایج بحث‌های روانی، حقوقی، اجتماعی و حتی فلسفی، جوامع و نیز مقررات قابل اجرا در جامعه، به یک حال باقی نمی‌مانند. از طرفی، در اثر پیشرفت خیره‌کننده علوم تجربی در زمینه‌های مختلف حیات بشری، موضوعات جدیدی در زندگی آنان و نیز ارتباطات گسترده و پیچیده اجتماعی

آنها پدید آمده است که در زمان‌های پیشین، خبری از این موضوعات و ارتباطات و آثار قوانین لازم برای آنها نبود. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که: مقررات اسلام که برای مردم چهارده قرن پیش وضع شده و پاسخگوی احتیاجات زندگی ساده آن زمان بوده است، چگونه می‌تواند پاسخگوی زندگی امروز بشر باشد؟ با پیشرفت علوم تجربی که حتی پایه‌های علوم نظری و انسانی سابق را لرزان نموده و هزاران موضوع جدید در زمینه‌های مختلف حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها فراهم ساخته است و ارتباطات اجتماعی را به مراتب گسترده‌تر و پیچیده‌تر کرده، چگونه مقررات اسلام می‌تواند ارائه‌دهنده احکام این موضوعات و ارتباطات باشد؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت که احکام اسلام، به دو بخش ثابت و متغیر، تقسیم می‌شود. بخش اول که از آنها با عنوان احکام اولیه نام برده می‌شود، مقرراتی هستند که براساس مصالح و مفاسد ثابت در افعال و اخلاق انسان‌ها تشریح شده و قابل تغییر نیست، مگر آنگاه که موضوع آن تغییر کند (سالبه به انتفاء موضوع)، یا به دلیل ضرورت و عسر و حرج و نظایر آن، به صورت موقت برطرف شود. بخش دوم احکام اسلامی، احکام متغیری است که جنبه موقتی یا محلی یا جنبه دیگر اختصاصی داشته و با اختلاف طرز زندگی، تغییر پیدا می‌کند، که احکام و مقررات ناشی از تقیه، ضرورت‌های مقطعی و احکام حکومتی، از این قبیل هستند، مانند تقسیم آب در مدینه در زمان پیامبر(ص) و منع نصب ناودان در ممر عمومی در زمان امیرالمؤمنین(ع) در کوفه، و أخذ فدیة از اسرای جنگی یا قتل بالخصوص و نظایر آن. در مورد مقرراتی که براساس ترقیات صنعتی و غیرصنعتی در وضع زندگی مردم حاصل شده، مانند مقررات راهنمایی و رانندگی، هواپیمایی، کشتیرانی و مقررات شرکت‌ها، قراردادهای سیاسی و تجارت‌های بین‌المللی، بیمه‌ها و ...، جعل یا امضای اینگونه احکام، از شؤون ولایت عامه و منوط به نظر رهبر جامعه اسلامی است که براساس سنجش مصالح و مفاسد مقطعی، و با در نظر گرفتن روح توحیدی حاکم بر مقررات اسلامی، مقررات مناسب را جعل می‌کند یا آنچه در سایر جوامع جعل شده را امضاء می‌نماید (اشرفی شاهرودی، ۱۳۹۶).

با توجه به اینکه یکی از مسلمات شرعی دین اسلام، که از ضروریات به‌شمار می‌رود، این است که «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة»؛ بر همین اساس، پس از رحلت رسول خدا(ص)، نسخ در احکام شرعی ممکن نیست. تغییراتی که در این بحث مورد توجه است، تغییراتی است که به استناد احکام شریعت اسلامی و دستور پیامبر اکرم(ص)، در متن احکام شرعی منظور شده است. بنابراین، این تغییرات از نوع تفاوت حکم شرعی است، و نه از نوع نسخ حکم شرعی. مثلاً همانگونه که میان حکم مستطیع که وجوب حج است، با غیرمستطیع که عدم وجوب حج است، در زمان واحد تفاوت وجود دارد، تفاوت‌های گوناگون دیگری در احکام شرع برحسب زمان و مکان و دیگر شرایط، در نظر گرفته شده است. به نظر می‌رسد می‌توان نقش تحولات فرهنگی و اجتماعی را در ایجاد تغییر، در قرار گرفتن موضوعی تحت یک عنوان و قضاوت عرف جامعه در مورد به وجود آمدن این تغییر را از عوامل اصلی تغییر حکم احکام فقهی بر اثر عوامل فرهنگی و اجتماعی دانست. تغییر نظریه فقهی در نتیجه تحول اجتماعی، به سه گونه امکان‌پذیر است:

الف. تغییر حکم واقعی

مقصود از تغییر حکم واقعی، تغییری است که در متن حکم واقعی الهی منظور شده است و اجتهاد یا حکم فقیه، دخالتی در ایجاد آن ندارد؛ تنها نقشی که اجتهاد فقیه در این نوع از تغییر می‌تواند داشته باشد، کشف و استنباط این تغییر از طریق دلیل شرعی یا اعتبار عقلی

است. این قسم از تغییر حکم شرعی خود چندگونه است که در برخی از آنها، علوم طبیعی نیز می‌توانند به عنوان کاشف از تغییر حکم شرعی مورد استفاده قرار گیرند. تغییر واقعی در احکام شرعی به چند صورت ممکن است:

۱. تغییر حکم شرعی کلی بر اثر تغییر موضوع کلی آن

لازمه صدور حکم، وجود موضوع است؛ تحقق حکم بدون وجود موضوع اصلاً معنی و مفهومی ندارد، باید موضوعی وجود داشته باشد تا اقتضای حکم خاصی را داشته باشد و به تبع، حکم خاصی بر آن بار شود، مثل اینکه حکم حرمت بدون فرض موضوع خاصی که بر آن مترتب شود، هیچ معنی و مفهوم و ثمره‌ای ندارد؛ اما تحقق یک موضوع مثل شرب خمر، وجود آن را توجیه می‌کند و حکم حرمت بر شرب خمر بار می‌شود. هر موضوعی برای تحقق در خارج نیازمند افرادی است که به آنان مصادیق موضوع اطلاق می‌شود. هنگامی که موضوع حکم دچار تغییر ذاتی بشود و کلاً تغییر ماهیت بدهد، در این صورت حکم متعلق به آن موضوع نیز دچار تحول شده و تغییر خواهد کرد. بر فرض مثال، اگر چوب نجس بسوزد و به خاکستر تبدیل شود، در این صورت حکم آن نیز تغییر می‌کند و حکم به طهارت آن خواهد شد (عابدیان، ۱۳۸۹).

تحقق حکم بدون وجود موضوع ب معناست و حکم نیازمند چیزی است که بر آن بار شود. مثلاً حکم حرمت بدون وجود موضوعی که حرمت بر آن بار شود، بی‌مفهوم است؛ اما با وجود موردی چون شرب خمر، حرمت به آن نسبت داده شده و وجودش موجه می‌شود. تغییر یافتن موضوع در این معنا، یکی از عوامل تغییر حکم به‌شمار می‌رود. مثال اینگونه تغییر، استحاله اشیای نجس است؛ مانند تبدیل بدن حیوان مرده به نمک (منتظری، ۱۴۲۹ق).

امام خمینی در این مورد می‌فرماید: «زمان و مکان، دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند. مسأله‌ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، به ظاهر، همان مسأله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام، ممکن است حکم جدیدی پیدا کند؛ بدان معنی که با شناخت دقیق روابط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد» (امام خمینی، ۱۳۹۳).

بر همین اساس، اجتهادی که سابقاً برای ثبوت ولایت برای فقیه کافی بوده است، امروز برای تصدی ولایت امور مسلمین کافی نیست؛ اجتهادی می‌تواند در شرایط کنونی حکم ولایت را برای فقیه ثابت کند که فقیه را بر استنباط مسایل فقهی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در شرایط کنونی، و نیز تشخیص مصالح اجتماعی جامعه مسلمین در حال حاضر توانا کند. امام خمینی در جایی دیگر در همین مورد می‌فرماید: «در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضاء می‌کند که نظرهای اجتهادی فقهی در زمینه‌های مختلف، ولو مخالف با یکدیگر، آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را ندارد، ولی مهم، شناخت درست حکومت و جامعه است که براساس آن، نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه‌ریزی کند که وحدت رویه و عمل ضروری است. همین جاست که اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد، بلکه یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد، ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی، فاقد

بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد، این فرد، در مسایل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد» (امام خمینی، ۱۳۹۳).

مثالی که برای تغییر حکم واقعی در اثر تغییر موضوع کلی می‌توان ذکر کرد، این است که در نتیجه تحولات سیاسی - اجتماعی جامعه جهانی و جامعه مسلمین، اجتهاد مصطلح حوزه‌ها در تصدی ولایت امر مسلمین در عصر حاضر، کافی نیست. اجتهادی که برای تصدی امور مسلمین در عصر حاضر لازم است، اجتهادی است که علاوه بر علوم رایج حوزوی، معلومات سیاسی - اجتماعی دیگری را نیز می‌طلبد.

۲. تغییر حکم شرعی در اثر تغییر مصداق موضوع آن

غالباً از تغییر موضوع، همین قسم را اراده می‌کنند. اینکه می‌گویند موضوع تغییر می‌کند، معنایش این است که مصداق موضوع تغییر می‌کند، و گرنه خود موضوع قابل تغییر نیست (بجنوردی، ۱۳۷۴). اثرگذاری این عامل در جایی است که حکمی شرعی براساس موضوعات عرفی صادر شود و در نتیجه اینکه حکم چه مواردی را در برگیرد، به عرف بستگی دارد. مثلاً شارع، تأمین هزینه‌های زوجه را بر عهده شوهرش گذاشته است؛ اما اینکه مقدار و کیفیت آن چگونه باشد و نفقه شامل چه اموری می‌شود، ممکن است در نظر عرف‌های گوناگون متفاوت باشد. ممکن است عرفی تنها تهیه خوراک و پوشاک و مسکن را برای تحقق تأمین نفقه کامل بداند؛ اما در عرف دیگری تأمین هزینه تحصیل و تفریح زن نیز مصداق نفقه دانسته شود. در نتیجه در محیط اول پرداخت هزینه تحصیل زن، بر شوهر واجب نیست، اما در محیط دوم، مرد ملزم به تأمین این هزینه است. به نظر می‌رسد از این عامل می‌توان با عنوان تغییر مصداق موضوع نیز یاد کرد (رحیمیان، ۱۳۷۹).

موارد این نوع از تغییر در حکم شرعی، بسیار است. برای نمونه به چند مثال اشاره خواهد شد. تفاوت حکم شرعی نماز فردی که مقیم بوده است و سپس به بیش از حد مسافت شرعی مسافرت می‌کند، و نیز تفاوت حکم شرعی روزه ماه رمضان کسی که تندرست بوده است، سپس بیمار می‌شود، و تفاوت حکم شرعی وجوب زکات بر کسی که ثروتمند بوده و سپس فقیر می‌شود، از جمله این مثال‌ها هستند. در این موارد، شخصی که قبلاً سالم بوده و مصداق وجوب روزه ماه رمضان بوده، بیمار شده و مصداق حکم عدم وجوب روزه شده است. یا فردی که مقیم بوده و مصداق حکم وجوب نماز تمام بوده است، پس از مسافرت به بیش از حد مسافت شرعی، مصداق وجوب نماز شکسته می‌شود؛ همچنین شخصی که ثروتمند بوده و مصداق وجوب زکات بوده، مستمند می‌شود و مصداق عدم وجوب زکات می‌شود. در این موارد، بر اثر اینکه مصداق موضوع خارجی تغییر کرده، حکم جدیدی بر مصداق جدید بار شده است. تغییر جنسیت مرد و زن در صورتی که از نظر علمی امکان‌پذیر باشد، نمونه دیگری از تغییر حکم شرعی در اثر تغییر مصداق موضوع آن است (اراکی، ۱۳۸۹).

مثال به‌روز تغییر حکم واقعی در اثر تغییر مصداق موضوع، تغییر جنسیت مرد و زن و امکان علمی آن در نتیجه پیشرفت‌های علمی و امکان عملی آن در خارج از مواردی است که در اثر تحولات اجتماعی پدید می‌آید. در این حالت، جامعه چنین عملی را می‌پذیرد و مقبولیت عرفی پیدا می‌کند (این مثال گرچه فرضی است، لکن فرض قریب به واقع است).

۳. تغییر حکم شرعی کلی در اثر تغییر متعلق آن

اگر موضوعی خارجی به واسطه تحت عنوانی خاص قرار داشتن، محکوم به حکمی شود، در صورتی که از ذیل آن عنوان بیرون آید، حکم یاد شده نیز تغییر می‌کند. به عنوان مثال، اگر فقهی قائل باشد که شطرنج به عنوان آلت قمار مورد نهی قرار گرفته است، در فرضی که این بازی عنوان آلت قمار را از دست دهد، دیگر آن را مشمول نهی‌های وارد شده نمی‌داند و به موجب آنها فتوا به حرمت شطرنج نمی‌دهد (رحیمیان، ۱۳۷۹). برخی فقها، جواز استفاده بیمار از داروهایی که خوردنشان در حالت سلامتی به خاطر مضر بودن حرام است را نه ناشی از ضرورت، بلکه به دلیل تبدیل عنوان مضر به نافع دانسته‌اند (انصاری، ۱۴۱۵ق).

در این حالت، نظیر حرمت شطرنج که پس از تغییر آن از وضعیت برد و باخت، به وضعیت ورزش فکری، حکم شرعی آن از حرمت به حلیت تغییر می‌کند؛ همان‌گونه که در تغییر فتوای امام خمینی درباره حکم شطرنج ملاحظه می‌شود. نظیر همین نوع از تغییر، در تغییر فتوای امام خمینی در مورد موسیقی و آواز نیز مشاهده می‌شود، زیرا در شرایط قبل از برقراری حکومت اسلامی، زمینه برای پیدایش موسیقی و آوازهای غیرلهوی بسیار محدود بوده است. لذا انواع رایج موسیقی و آواز به دلیل آنکه معمولاً در مقاصد لهوی به کار می‌رفته‌اند و وضعیت لهوی داشته‌اند، محکوم به حرمت بوده‌اند. لیکن پس از برقراری حکومت اسلامی، و رواج استفاده از موسیقی و آواز در مقاصد غیرلهوی، حکم حرمت به دلیل تغییر در متعلق کلی حکم شرعی، منتفی شده است و حلیت جایگزین آن می‌شود. البته انواع ویژه‌ای از موسیقی و آواز که هم‌اکنون نیز کاربردی جز مقاصد لهوی ندارند، همچنان حکم حرمت قبلی درباره آنها جاری است (اراکي، ۱۳۸۹).

۴. تغییر حکم شرعی در اثر تغییر در مصداق متعلق آن

عامل دیگری که برای تغییر حکم بیان شده، تغییر برخی اوصاف ظاهری موضوع یا تغییر در مصداق متعلق است؛ گرچه در اثر این عامل، موضوع عرفاً به موضوع دیگری تبدیل نمی‌شود. به نظر می‌رسد مثال این عامل را می‌توان در جایی دانست که آب قلیل با افزوده شدن مقدار کمی آب، به مقدار معتبر در آب کر برسد. در چنین صورتی گرچه عرف تفاوتی احساس نمی‌کند، اما شرعاً احکامی متفاوت بر این دو آب بار می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲ق).

نمونه این تغییر، آب انگوری است که بجوشد، در این صورت، حکم نجاست و حرمت بر آن بار می‌شود، ولی در صورتی که جوشیدن آن ادامه پیدا کند، تا هنگامی که یک‌سوم آن باقی بماند، حکم نجاست و حرمت از بین می‌رود و طهارت و حلیت جایگزین آن می‌شود. یکی از مواردی که می‌تواند نمونه دیگری برای اینگونه تغییر باشد، تغییر ارزش پول در اثر تورم است. آنچه از نظر عرفی متعلق اعتبارات معاملی و مقصود در نقل و انتقالات اعتباری است، بهای حقیقی پول یا قدرت خرید آن است و پول به عنوان سندی که نماینده ارزش واقعی و قدرت خرید است، مورد دادوستد قرار می‌گیرد. بنابراین، آنچه متعلق حق است، سندی است که منتقل‌کننده بهای حقیقی است. در این صورت، تغییراتی که در بازار پول به وجود می‌آید، اگر به نحوی باشد که فاصله آن با ارزش اولیه بسیار باشد، به گونه‌ای که پول را در نظر عرف از سندیت و اعتبار بیندازد، در چنین وضعیتی، عرفاً ارزش حقیقی پول را ملاک قرار می‌دهد و آن را متعلق حق می‌شمارد. در اینجاست که تغییر ارزش پول و نوسانات تورمی بازار موجب تغییر مصداق متعلق حق شرعی می‌شود و به دنبال آن، حق شرعی نیز به

مصدق جدید تعلق پیدا می‌کند. تفاوتی که مثال اخیر با دو مثال دیگر دارد این است که حکم شرعی در اینجا، وضعی بوده و در دو مثال قبلی، تکلیفی است (اراکی، ۱۳۸۹).

از بارزترین مثال‌های تغییر حکم شرعی واقعی در اثر تغییر مصداق متعلق آن، موضوع تورم است که در اثر آن، ارزش پولی که در ذمه، مستقر شده است، تغییر می‌کند. نظر به اینکه پول به عنوان واسطه ارزش حقیقی مبادله‌ای در ذمه مستقر شده است، سقوط ارزش مبادله‌ای آن موجب استقرار پول جدیدی می‌شود که با ارزش مبادله‌ای پول اول برابر است و در نتیجه، حق بستانکار به پول جدید تعلق خواهد گرفت.

۵. تغییر حکم شرعی در اثر تغییر و زوال علت حکم

مراد از علت در اینجا، امر ظاهر منضبطی است که وجود و عدم حکم دایر مدار آن است، گاه در نصوص شرعی، به علت حکم تصریح شده است؛ در این صورت مشکلی در تشخیص علت وجود ندارد. اما گاه در نصوص به علت حکم اشاره نشده است؛ در این صورت راه‌هایی چون تخریح مناط، اجتهاد مناط و تحقیق مناط برای یافتن علت حکم مطرح شده است. در مورد اعتبار این روش‌ها میان فقهای شیعه و اهل سنت اختلاف نظر است؛ اما به نظر می‌رسد اجمالاً در نظر علمای امامیه، برای معتبر بودن کشف علت، ضروری است که به آن قطع یا اطمینان پیدا شود و استناد به تنقیح مناط ظنی معتبر نیست (شاهرودی، ۱۴۲۶ق).

تغییر در علت از عوامل تغییر حکم است. اگر علت حکم منتفی شود، آن حکم نیز منتفی خواهد شد و اگر علت حکم در شیء جدیدی تحقق یابد، آن شیء نیز محکوم به حکم وابسته به علت می‌شود. مثلاً اگر علت قطعی حرمت نوشیدن شراب، اسکار باشد، اگر مایعات جدیدی تولید شوند که خاصیت مست‌کنندگی داشته باشند، علت حرمت شراب در آنها نیز محقق است و بنابراین، نوشیدنشان حرام خواهد بود. برخی فقها در بیان عوامل تغییر حکم، به زوال علت در موارد منصوص العله اشاره کرده‌اند و زوال علت را مساوی تغییر مصلحت یا مفسده دانسته‌اند (منتظری، ۱۴۲۹ق).

به نظر می‌رسد اگر قائل به این باشیم که علت را از راه‌هایی جز تصریح به آن در نصوص نیز می‌توان به دست آورد (کلانتری، ۱۳۸۲)، این سخن را می‌توان تعمیم داد و در مورد زوال علت قطعی حکم از هر راهی که ثابت شود، آن را مطرح کرد. طبق مبنای امامیه، مصلحت و مفسده، به منزله علت حکم هستند و با تغییر مصلحت و مفسده، حکم نیز تغییر می‌کند (ضیائی‌فر، ۱۳۹۲).

در بیان علمای بزرگ شیعه نیز به این امر اشاره شده است که با توجه به مبتنی بودن شرعیات بر مصالح، در نظر داشتن رعایت آنها لازم است و این امر ممکن است به اختلاف فتوا میان مجتهدین منجر شود. ممکن است مراد محقق حلی اشاره به همین امر باشد که در فروضی که در مصالح و مفساد (به عنوان علت و مبنای حکم) تغییری حاصل شود، نیاز است مجتهد نیز در صدور فتوا، به تغییر یافتن حکم توجه داشته باشد (محقق حلی، ۱۴۲۳ق).

۶. تغییر حکم در اثر تغییر اهمیت حکم و تزامم دو حکم در مقام امتثال

اگر دو حکم در مقام امتثال با یکدیگر تزامم پیدا کنند و یکی از آنها بر دیگری رجحان داشته باشد، حکم راجح بر حکم دارای اهمیت، به نسبت کمتر مقدم می‌شود. در واقع در این فرض، حکم دارای اهمیت کمتر، مقید به تزامم نداشتن با حکم مهمتر است. مثال ساده

این عامل در جایی است که خواندن نما در وسعت وقت با تطهیر مسجد از نجاست تزامم پیدا کند؛ که در این صورت تطهیر مسجد مقدم می‌شود (منتظری، ۱۴۲۹ق).

ب. تغییر اجتهادی یا تغییر حکم شرعی ظاهری

با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اول که از نظر ظاهر با قدیم فرقی نکرده است، واقعاً موضوع جدیدی شده است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد. مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد. برخی محققین به تأثیر عوض شدن نظر مجتهد در تغییر یافتن حکم اشاره نموده‌اند. در این نگاه ممکن است با دست یافتن فقیه به دلیلی که قبلاً براساس آن فتوا نداده بوده و یا پدید آمدن تغییر در نظریات و مبانی اصولی، فقهی، حدیثی، رجالی و... فقیه، فتوای او تغییر نماید. مثالی که برای این امر بیان شده، تغییر نظر در مورد جواز تعزیر با چیزی جز تازیانه، بر اثر تغییر مبانی استنباطی فتوادهنده است (عابدیان، ۱۳۸۹).

مقصود از تغییر اجتهادی حکم شرعی این است که در اثر تحولات فرهنگی و اجتماعی، استنباط فقیه از حکم شرعی، و اجتهاد او در رابطه با کشف حکم الهی تغییر کند. از این نوع تغییر حکم شرعی می‌توان به تغییر حکم شرعی ظاهری تعبیر کرد، زیرا در این نوع از تغییر، آنچه در معرض دگرگونی و تحول قرار گرفته است، ذات حکم شرعی واقعی نیست، بلکه اجتهاد و استنباطی است که فقیه درباره حکم شرعی داشته است؛ نظیر اینکه فقیه، در زمانی، از دلیل معینی حکمی را استنباط کند و سپس در نتیجه تحولات اجتماعی، فهم فقیه از دلیل یادشده تغییر کند و در نتیجه، حکم دیگری را از همان دلیل، یا از دلیل معتبر دیگر در همان مورد استنباط نماید (اراکی، ۱۳۸۹). تغییر اجتهادی حکم شرعی بر دو نوع اصلی است که یکی از این دو نوع، خود پنج قسم دارد و نوع دیگر، منحصر به یک قسم است که مجموعاً شش نوع می‌شوند. در ادامه، به اختصار، هر یک از آنها معرفی می‌شوند. نوع اول، تغییر مفهومی است که این نوع خود بر پنج قسم است:

۱. تغییر مفهومی ناشی از دگرگونی ظهور دلیل فقهی در نظر فقیه

این دگرگونی ظهور، احیاناً به سبب توجه به قرائن جدید لفظی یا حالی یا مقامی است، یا به سبب کشف تبدیل ظهور لفظی است. توضیح اینکه، گاهی اتفاق می‌افتد، فقیه در بررسی متن دلیل لفظی، از توجه به برخی قرائن غفلت می‌کند و پس از مدتی متوجه غفلت خود می‌شود؛ احیاناً این التفات به سبب تحولات اجتماعی رخ می‌دهد. گاهی نیز فقیه از یک متن، معنایی را می‌فهمد و گمان می‌کند که در زمان صدور این متن از معصوم، همین معنا از این متن فهمیده می‌شده است، در حالی که پس از مدتی و احیاناً به سبب برخی تحولات اجتماعی متوجه می‌شود معنای این لفظ، در زمان صدور آن، چیز دیگری بوده است و به اصطلاح متوجه می‌شود که معنای فعلی این لفظ، معنای منقول آن است، نه معنای حقیقی نخستین آن، که در زمان صدور این لفظ از معصوم، از آن فهمیده می‌شده است (اراکی، ۱۳۸۹).

۲. تغییر مفهومی ناشی از کشف موردی بودن یک حکم شرعی، و عمومی نبودن آن

در این حالت، پس از گذشت مدتی، معلوم می‌شود که متن دلیل در مقام بیان، قضیه خارجی است، و نه قضیه حقیقیه. به عنوان مثال، فرض کنید که روایتی از معصوم می‌رسد که در آن روایت، کراهت معامله یا کراهت ازدواج با یک قوم مطرح شده است، که این قوم در زمان صدور روایت از لحاظ فرهنگی در شرایط بسیار نامساعدی بوده‌اند، یا در حال جنگ و نزاع با مسلمین بوده‌اند، لکن در نتیجه تحولات اجتماعی، وضعیت فرهنگی آن قوم کاملاً دگرگون شده و به تدریج نظیر سایر اقوام مسلمان، مدافع اسلام و حامی ارزش‌های اسلامی

شده‌اند. پس از توجه به این تحول اجتماعی، فقیه به این نتیجه می‌رسد که روایتی که در آن از معامله و ازدواج با این قوم مد نظر، نهی شده است، قضیه خارجیّه بوده است و در مقام بیان قضیه حقیقیه نبوده است؛ یعنی وضعیت آن زمان آن قوم را در نظر گرفته و مخصوص به همان وضعیت بوده است.

۳. تغییر مفهومی ناشی از کشف حکومتی بودن حکم و اصلی نبودن آن

مثلاً روایتی وارد شده است مبنی بر اینکه «هر کس زمین مواتی را احیاء کند، مالک آن زمین خواهد شد». در نتیجه تغییر شرایط اجتماعی، فقیه به این نتیجه می‌رسد که این روایت یک حکم اصلی را بیان نمی‌کند، بلکه یک حکم حکومتی است؛ به این معنی که معصوم در این عبارت به عنوان حاکم، مصلحت آن روز جامعه اسلامی را چنین تشخیص داده است که برای تشویق در امر کشاورزی، به کسی که زمینی را احیاء کند، حق تملک زمین داده شود. بنابراین، در شرایط اجتماعی دیگری که امکانات عظیم احیای زمین‌های گسترده کشاورزی در اختیار شرکت‌های بزرگ قرار دارد، اگر چنین اجازه‌ای داده شود، منجر به پیدایش تفاوت طبقاتی غیرقابل تعدیل و سپس اختلال گسترده عدالت اجتماعی می‌شود. در این حالت، حاکم اسلامی مصلحت را به خلاف آن تشخیص می‌دهد و به احیاءکنندگان، اجازه تملک زمین نمی‌دهد، و تنها با اجازه زمین به مدت معینی، طبق مصلحت روز جامعه، موافقت می‌کند.

۴. تغییر مفهومی ناشی از کشف مرتبه‌دار بودن معنای دلیل و دستیابی فقیه به مراتب جدیدی از معنای لفظ

مثال چنین تغییری آن است که فقیه در نتیجه تجارب اجتماعی، به این نکته برسد که عدالتی که در امام جماعت لازم است، برای فقیهی که ولایت امر را بر عهده می‌گیرد، کافی نیست و فقیه ولی امر، به مراتب بسیار بالاتری از عدالت نیاز دارد. امام خمینی در همین زمینه می‌فرماید: «فقیه مستبد نمی‌شود، فقیهی که این اوصاف را دارد، عادل است؛ عدالتی غیر از عدالت اجتماعی مصطلح، عدالتی که یک کلمه دروغ، او را از عدالت می‌اندازد، یک نگاه به نامحرم او را از عدالت می‌اندازد، یک همچو آدمی نمی‌تواند خلاف بکند، خلاف نمی‌کند» (امام خمینی، ۱۳۷۸).

۵. تغییر مفهومی ناشی از توجه به لوازم عقلی یا عادی معنی

ممکن است در نتیجه تحولات زمانی و تغییر شرایط اجتماعی، برخی از لوازم عقلی یا عادی که معنای آن غیر بین است، بر فقیه معلوم شود و در نتیجه، به معنای جدیدی از دلیل شرعی دست یابد. به عنوان مثال، وجوب خمس در این زمینه شاهد خوبی است. فقیه از دلیل وجوب خمس چنین استنباط می‌کند که مالک خمس، شخص امام نیست تا پس از رحلتش نظیر سایر اموال شخصی‌اش بین ورثه‌اش تقسیم شود، بلکه مالک آن، منصب امامت است، و به اصطلاح، شخصیت حقوقی امام است که از آن به دولت تعبیر می‌شود. یکی از لوازم عقلی استمرار وجوب خمس در زمان غیبت معصوم این است که شخصیت حقوقی امام معصوم (ع) غیبت‌پذیر نیست و باید کسی وجود داشته باشد که از صلاحیت‌های حکومتی معصوم برخوردار باشد، تا نسبت به دریافت خمس و صرف آن در مصارف مورد نظر اقدام کند. نوع دوم، تغییر مصداقی است.

با گذشت زمان و پیچیدگی بیشتر روابط اجتماعی و پیدایش امکانات و نیازهای جدید، مصادیق جدیدی برای مفهوم واحد پدیدار می‌گردد، نظیر بهره‌برداری بی‌رویه و غیراصولی از منابع طبیعی، عدم رعایت بهداشت محیط یا آلوده‌سازی محیط زیست که مصادیق جدید

فساد فی الارض است؛ زیرا با مراجعه به متون دینی، به ویژه قرآن کریم، مشخص می‌شود که فساد در زمین، به معنای هلاک حرث و نسل و اخلال در نظم عمومی است که موارد بالا، برخی از مصادیق روشن آن است.

ج. تغییر حکومتی (تغییر احکام حکومتی)

عامل دیگری که منجر به تغییر حکم می‌شود، صدور حکم حکومتی است. با صدور حکم حکومتی، موضوعی که دارای حکم خاصی بوده است، واجب یا حرام می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۸). احکام حکومتی مجموعه قوانینی هستند که به مقتضای مصالح برای اداره جامعه و اجرای احکام الهی و حفظ نظام اسلامی، مستقیماً یا با واسطه، از سوی حاکم اسلامی وضع و به اجرا درمی‌آیند. چنانکه از تعریف حکم حکومتی پیداست، مبنای صدور حکم حکومتی، «مصلح جامعه» است و از آنجایی که مصالح جامعه دائماً در حال تغییر است و در هر شرایط زمانی و مکانی، به نوع خاصی جلوه می‌کند، بنابراین، حکم حکومتی نیز در معرض زوال و تغییر بوده و در هر موقعیتی، شکل جدیدی به خود خواهد گرفت. همین مبنا و حفظ مصلحت اجتماع است که باعث می‌شود در مقام تراحم بین حکم حکومتی و حکم فردی، حکم حکومتی مقدم شود (اراکی، ۱۳۸۹).

برخی فقها در مورد این عامل نوشته‌اند که می‌توان این قسم را از مصادیق عامل مزاحمت دو حکم در مقام امتثال دانست (منتظری، ۱۴۲۹ق). تفاوت تراحم ناشی از صدور حکم حکومتی با مثال‌هایی که برای تراحم بیان شد، این است که در آن موارد، حکم‌هایی که بر دو موضوع خارجی متفاوت بار شده‌اند، با هم تراحم پیدا می‌کردند؛ اما در بحث حاضر، یک موضوع خارجی واحد محکوم به دو حکم (حکم حکومتی و حکم غیرحکومتی) شده است و حکم حکومتی مقدم می‌شود (سلمان‌پور و حمیدی، ۱۳۹۸). حکم حکومتی غیر از حکم اولی و ثانوی است، هر چند صدور آن از ناحیه حاکم، به یکی از دو شکل حکم اولی یا ثانوی خواهد بود. بنابراین، حاکم می‌تواند بر مبنای مصالحی که در جامعه اسلامی پدید می‌آید، تغییراتی در احکام ایجاد کند، یا اینکه حکم به تعطیل برخی از احکام بنماید. رعایت مصلحت جامعه و حکم به تغییر یا تعطیل احکام امری است که در آیات شریفه و روایات ریشه دارد و می‌توان آن را در این دو منبع اصیل دینی مورد ملاحظه قرار داد.

هر فقیهی سه مسئولیت اصلی دارد: افتاء، قضا و رهبری. در مسئولیت نخست یعنی افتاء، وظیفه فقیه، استنباط احکام کلی شرعی است. در مسئولیت دوم، وظیفه فقیه علاوه بر افتاء، تشخیص مصداق حکم شرعی در مورد اختلاف طرفین دعوا است و در مسئولیت سوم یعنی رهبری، وظیفه فقیه علاوه بر افتاء و قضا، چند چیز است که مهمترین آنها عبارتند از:

۱. تقنین احکام الهی: یعنی فقیه وظیفه دارد که احکام الهی را به صورت قوانین اجرایی درآورد. این وظیفه را فقیه می‌تواند به جمعی که مورد اعتماد وی هستند و از میان مردم، با ضوابط ویژه‌ای برگزیده می‌شوند، واگذار کند، و خود به طور مستقیم و غیرمستقیم بر جریان تقنین نظارت کند.

۲. تعیین و تشخیص مصالح عمومی و حمایت از آن

۳. اداره مصالح عمومی و حمایت از آن

۴. اجرای قانون و برقراری نظم.

دو وظیفه اول و دوم تقنینی است و دو وظیفه سوم و چهارم، اجرایی است.

وظیفه اول یعنی تقنین احکام الهی چهار حوزه اصلی دارد:

الف - کشف نظام‌های قانونی احکام الهی، نظیر نظام اقتصادی و فرهنگی،

ب - تعیین حکم نهایی در موارد تزام احکام شرعی با یکدیگر، بر مبنای ضوابط شرعی مقرر شده توسط عقل و شرع،

پ - تشخیص موارد و عناوین ثانوی نظیر ضرر، عسر و حرج و تعیین حکم شرعی ثانوی بر مبنای آن،

ت - تشخیص و تعیین موضوعات احکام اجتماعی.

وظیفه دوم، یعنی تعیین و تقنین مصالح عمومی، حوزه‌های فراوانی دارد، نظیر:

حوزه سیاسی، داخلی و خارجی، حوزه مالی، تنظیم روابط اقتصادی، توزیع عادلانه ثروت و امثال آن، حوزه فرهنگی، حوزه آموزش و پرورش، حوزه دفاع و امنیت ملی و امثال آن.

کلیه تصمیمات و مقرراتی که در چارچوب دو وظیفه تقنینی یاد شده در بالا به وسیله فقیه یا نهادهای زیر نظر او اتخاذ می‌شود، احکام حکومتی‌اند و با تغییر شرایط و مصالح برحسب موارد مختلف، تغییر می‌پذیرد. احکام حکومتی ذاتاً احکام موقت و وابسته به شرایط زمانی، مکانی و مصالح اجتماعی است و لذا تأثیر تحولات اجتماعی در حوزه احکام حکومتی، بیش از حوزه احکام واقعی یا احکام ظاهری اجتهادی است (اراکی، ۱۳۸۹).

تأثیر شرایط زمانی و تحولات اجتماعی در احکام حکومتی صادر شده توسط امام خمینی فراوان است که از آن جمله می‌توان به قانون کار، قانون موجر و مستأجر، قانون کشت موقت، قانون واگذاری اراضی کشت موقت و پذیرش قطعنامه شماره ۵۹۸ سازمان ملل اشاره کرد. از امور مسلم در رابطه با آیات قرآن کریم این است که آیات شریفه، برخی از احکام شریعت اسلام را به صورت تدریجی و به مقتضای شرایط موجود برای مردم بیان نموده‌اند. نزول تدریجی احکام نشان‌دهنده این است که شرایط حاکم بر زمان و مکان در چگونگی حکم اعلامی تأثیر داشته و در هر زمانی برحسب آنچه مصلحت اقتضاء می‌کرده، حکم به نوع خاصی بیان شده و از همان ابتدا صورت کامل حکم اعلام نشده است. بررسی روایات و سیره معصومین، خصوصاً پیامبر گرامی اسلام (ص) و امیرالمؤمنین (ع) نشان‌دهنده این حقیقت است که مصالح پیش آمده در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، باعث شده که معصومین در موضوع واحد، احکام مختلفی اعلام کنند و حکمی را که سابقاً برای موضوع خاصی بیان کرده بودند، به جهت مصلحت پیش آمده، تعطیل نمایند (عابدیان، ۱۳۸۹).

نتیجه‌گیری

خصوصیات دین از جمله ویژگی‌های احکام، قواعد تعدیل‌کننده و حاکم، ... از عواملی است که به دین خاصیت انعطاف‌پذیری بخشیده، تا بتواند به سؤال‌ها و نیازهای جدید بشر در هر زمان و مکانی پاسخ مناسب بدهد. این انعطاف‌پذیری توسط اجتهاد پویا و عوامل برون‌دینی از جمله توجه به مصالح و عرف جدید و استفاده فعال از عقل صحیح، صورت می‌پذیرد. دلیل اصلی انعطاف‌پذیری احکام، توجه به مقتضیات زمان و مکان می‌باشد. چراکه این مقتضیات هستند که ضرورت انعطاف‌پذیری احکام فقهی را هرچه بیشتر آشکار می‌سازند و بی‌توجهی به این امر، سبب انجماد، رکود و تحجر در دین می‌شود. در نتیجه، عدم پاسخگویی مناسب و به موقع به سؤالات و نیازهای جدید، سبب سرخوردگی و سردرگمی مردم می‌شود که این مسأله علاوه بر منافات داشتن با اهداف والای دین، منجر به انزوای دین از صحنه سیاسی و اجتماعی مسلمانان می‌شود. تحولات فرهنگی و اجتماعی باعث تبدل مصالح، عرف و به وجود آمدن دیدگاه‌ها و نظریات جدید در خصوص مسائل فقهی و روش‌های استنباط احکام، با توجه به علوم جدید شده که در نتیجه باعث تغییر احکام متغیر می‌شوند. این تغییر با مکانیسم‌های مختلفی در تعیین احکام فقهی به سبب عوامل فرهنگی و اجتماعی اتفاق می‌افتد. لازم به ذکر است که نسخ احکام در زمان معاصر، امکان تحقق ندارد، اما تغییر در احکام شرعی در سه حیطه تغییر حکم واقعی، تغییر حکم ظاهری (اجتهادی) و تغییر در حکم حکومتی اتفاق می‌افتد.

در عصر حاضر تاثیر عوامل فرهنگی و اجتماعی در تعیین احکام فقهی ممکن است با تغییر حکم واقعی با مکانیسم: ۱. تغییر کلی موضوع حکم شرعی؛ ۲. تغییر در مصداق موضوع حکم شرعی؛ ۳. تغییر در متعلق حکم شرعی؛ ۴. تغییر حکم شرعی در اثر تغییر در مصداق متعلق آن، ۵. تغییر حکم شرعی در اثر تغییر علت حکم؛ ۶. تغییر حکم در اثر تراحم دو حکم در مقام امثال اتفاق بیافتد. در حیطه احکام ظاهری نیز تاثیر عوامل فرهنگی و اجتماعی در تعیین احکام فقهی ممکن است با مکانیسم: ۱. تغییر مفهومی ناشی از دگرگونی ظهور دلیل فقهی در نظر فقیه؛ ۲. کشف موردی یا موسمی بودن حکم شرعی و عدم عمومیت آن؛ ۳. کشف حکومتی بودن حکم شرعی؛ ۴. کشف مرتبه‌دار بودن معنای دلیل حکم شرعی؛ ۵. تغییر مفهومی ناشی از توجه به لوازم عقلی یا عادی معنی، صورت پذیرد. در حیطه احکام حکومتی نیز عوامل فرهنگی و اجتماعی تاثیر خود را با مکانیسم: ۱. اجرای قوانین الهی؛ ۲. اهمیت مصالح عمومی؛ ۳. توجه به نظم عمومی، به واسطه فقیه حاکم جلوه‌گر می‌سازند. یعنی فقیه‌ای که در جایگاه حاکم جامعه اسلامی قرار می‌گیرد، در راستای اجرای قوانین الهی، وظیفه کشف و تعیین نظام فرهنگی و اجتماعی و نیز اقتصادی جامعه اسلامی، تعیین حکم قاطع در تراحم احکام، شناخت و تعیین مصادیق حکم ثانوی، و توجه به مصالح عمومی را برعهده دارد که با توجه به تاثیر عوامل فرهنگی و اجتماعی، به صدور حکم می‌پردازد.

منابع

قرآن کریم

- اراکي، محسن (۱۳۸۹). نقش تحولات اجتماعی در نظریات فقهی. *رواق اندیشه*، شماره ۲۰.
- اشرفی شاهرودی، مصطفی (۱۳۹۶). همسویی فقه با تحولات و نیازهای جامعه. در: مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی «نقش زمان و مکان در اجتهاد»، ج ۱.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۵ق). *کتاب المکاسب*. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری.
- بجنوردی، سید محمد (۱۳۷۴). *نقش زمان و مکان در اجتهاد*. تهران: مجموعه آثار کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی.
- خمینی، سید روح الله (۱۳۷۸). *صحیفه امام*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- خمینی، سید روح الله (۱۳۹۳). *تحریر الوسیله*. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی. تهران: دارالعلم.
- رحیمیان، سعید (۱۳۷۹). *فقه و زمان*. شیراز: انتشارات نوید.
- سلمان پور، محمدجواد؛ حمیدی، مهدی (۱۳۹۸). بازپژوهی معنای تغییر احکام شرعی و عوامل مؤثر بر آن. *فقه و مبانی حقوق اسلامی*، ۵۲(۲)، ص ۳۵۲-۳۳۳.
- شاهرودی، سید محمود (۱۴۲۶ق). *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت*. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
- ضیائی فر، سعید (۱۳۹۲). *فلسفه علم فقه*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ تهران: سمت.
- عابدیان، میرحسین (۱۳۸۹). عوامل مؤثر در تغییر حکم. متین، شماره ۱۶-۱۵.
- کلانتری، علی اکبر (۱۳۸۲). *تنقیح مناط*. فقه، ۱۱(۳۵)، ص ۱۳۶-۱۷۸.
- محقق حلی، نجم الدین (۱۴۲۳ق). *معارض الأصول*. لندن: مؤسسه امام علی (ع).
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸). *نقش تقلید در زندگی انسان*. تحقیق کریم سبحانی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۲ق). *بحوث فقهیه هامة*. قم: انتشارات مدرسه الإمام علی بن ابی طالب.
- منتظری، حسینعلی (۱۴۲۹ق). *مجازات های اسلامی و حقوق بشر*. قم: ارغوان دانش.

